**جلسه 67**

**سه‌شنبه - 19/11/۹۵**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که وقت نماز مغرب زوال حمره مشرقیه هست یا استتار قرص؟ فرمایشات مرحوم آقای خوئی را متعرض شدیم.

که خلاصه فرمایش ایشان این بود که این روایاتی که مفادش این است که اذا ذهبت الحمرة من هذا الجانب یعنی من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها یا روایت محمد بن عبید که ظاهرا محمد بن علی که در این کتب هست، تصحیف محمد بن عبید هست، علی بن صیف عن محمد بن عبید و لو محمد بن عبید هم توثیق ندارد که می‌گوید صبحت الرضا علیه السلام فی السفر فرأیته یصلی حینما اقبلت الفحمة من جانب المشرق.

**نتیجه بررسی محقق خوئی: هنگام استتار قرص، هم ذهاب حمره در جانب مشرق حقیقی است و هم سیاهی به وجود می‌آید**

مرحوم آقای خوئی فرمود ما بررسی کردیم، هنگام استتار قرص این حالت پیش می‌آید: هم حمره از جانب مشرق حقیقی از بین می‌رود و هم سیاهی به وجود می‌آید هنگام استتار قرص. و لذا این روایت دلیل بر قول ما هست نه دلیل بر قول مشهور که می‌گویند باید یک ربع صبر کنید بعد از استتار قرص تا زوال حمره مشرقیه بشود.

**جواب اول: نتیجه بررسی ما بر خلاف این بود**

**یک: ذهاب حمره در مشرق حقیقی نیست**

ما عرض‌مان به آقای خوئی این بود: آنچه شما تجربه کردید ظاهرا مطابق با واقع نیست و اشتباهی رخ داده است در این تجربه شما. ما دیروز خودمان رفتیم برای بررسی. آنچه که بدست آوردیم این است که قبل از استتار قرص، اولا: مشرق حقیقی نیست این حالت حمره. مشرق حقیقی حدودا این گوشه است در این روزها و لکن این حمره سمت حرم هست. [طبق اشاره حسیه استاد در کلاس، برداشت حقیر این است که فاصله این دو سمت حدودا سی درجه است] وقتی شما می‌آیستید که ما روبروی مدرسه حجتیه یک ساختمان مرتفعی بود قرار گرفتیم حمره پشت این گلدسته‌های حرم دیده می‌شد ولی مشرق این گوشه است که فاصله دارد با آن. و لکن این مهم نیست.

**دو: شروع ذهاب حمره مشرقیه قبل از استتار قرص است**

قبل از استتار قرص یک مقداری که وصل به انتهاء افق هست، سیاه کم رنگ است، یک باریکه سیاه کم رنگ است، ‌بالاتر از آن قبل از استتار قرص حدودا یک ربع که ما دیدیم حمره‌ای هست، یک خط باریک حمره است و این خط باریک حمره قبل از استتار قرص شروع می‌کند کم شدن و هنگام استتار قرص هم حمره از بین نمی‌رود، حمره بالا آمده است، ‌آن سیاهی کم رنگ که رنگ ابر را دارد، آبی رنگ حدودا، این سیاهی بالاتر می‌آید و ابتداء انسان فکر می‌کند که آرام آرام دارد آن حمره از بین می‌رود قبل از استتار قرص ولی وقتی که می‌گذرد مقارن با استتار قرص باز می‌بینیم یک مقدار بالاتر حمره هست.

و لذا سؤال ما از مرحوم آقای خوئی این است: شما که این‌جور تعبیر کردید در کتاب‌تان و فرمودید تجربه کردیم مقصودتان چیه؟ تعبیر مرحوم آقای خوئی این است: المراد من المشرق در آن روایت اذا ذهبت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها فرمودند که مراد از مشرق خصوص موضع طلوع شمس و شروق شمس است. این‌که درست نیست. این یک.

دقت کنید! اصرار می‌کنند می‌گویند ببینید! در روایت عمار ساباطی تعبیر کرد مطلع الشمس نگفت مشرق. مطلع الشمس یعنی آن محل حقیقی طلوع شمس که اصلا آن حمره در آن مکان نیست.

**جواب دوم: تفسیر ذهاب حمره به ارتفاع حمره، بر خلاف نص روایات است**

بعد ایشان فرمود به مقتضای کرویت زمین مشرق مشرف بر مغرب است. ارتفاع حمره از نقطه مشرق ملازم است با استتار قرص. ارتفاع حمره که در روایت نیامده. روایت آمده غابت الحمرة. ارتفاع حمره به این معنا است که هنگام غروب آفتاب ما می‌بینیم که آن سرخی که قبل از غروب آفتاب آرام آرام کم شد، هنگام غروب آفتاب آن سرخی یک مقدار بالاتر وجود دارد، این معنای ارتفاع است؟ یعنی بالا آمدن حمره؟ بله، حق با شماست، این محسوس است که آن حمره‌ای که قبل از استتار قرص ما می‌بینیم در افق که فاصله هم دارد با انتهاء خط افق، ‌آن حمره آرام آرام تحت تاثیر همان سیاهی کم رنگ اطراف و زیرش آرام آرام محو می‌شود و هنگام غروب آفتاب هیچوقت حمره از بین نرفته است، حمره بالاتر آمده است، یعنی آن خط باریک حمره بالاتر آمده است و آن جای قبلیش سیاهی کم رنگ است، اما روایت که نمی‌گوید علت الحمرة، حمره بالا بیاید، روایت می‌گوید غابت الحمرة، ‌ذهبت الحمرة.

و لذا این تعابیری که ایشان فرموده است که گاهی هم تعبیر می‌کند که مقتضای کرویت زمین این است که حمره قبیل استتار در مشرق باشد و به مجرد استتار خورشید ترتفع الحمرة شیئا فشیئا الی ان تزول، آقا! اگر می‌خواهید شروع حمره را در از بین رفتن حساب کنید قبل از استتار قرص است. شروع این حمره در کم شدن، قبل از استتار قرص است. اگر از بین رفتن کامل حمره را می‌گویید در مشرق که حدودا بین ده الی پانزده دقیقه بعد از استتار قرص است، پس زمان استتار قرص شما چه چیزی را می‌گویید ملازم با استتار قرص است؟ ما این مطلب را نمی‌فهمیم.

یا در بحث اقبلت الفحمة ایشان فرموده است الفحمة انما تقبل عند سقوط القرص و استتاره کاقبال البیاض عند الطلوع فلدی غروب الشمس ترتفع الحمرة من نقطة المشرق تدریجا و یتبعها السواد مباشرتا، آقا! حمره قبل از استتار قرص تزول شیئا فشیئا ترتفع الحمرة. مگر بخواهید بگویید لدی غروب الشمس یعنی قریب به غروب شمس که این خلاف ظاهر است. شما می‌گویید لدی غروب الشمس ترتفع الحمرة، ‌قبل از غروب شمس آن سیاهی زیر حمره و آن طرف شرق حمره غلبه می‌کند و این حمره آرام آرام از آن بخش محو می‌شود ولی بالاتر از آن، حمره به وجود می‌آید بدون انفصال. خب اقبلت الفحمة یعنی شروع شدن زیاد شدن آن سیاهی که قبل از استتار قرص است. غلبه سیاهی بر حمره که حدودا یک ربع بعد از استتار قرص است. شما مرادتان از اقبلت الفحمة باید مشخص بشود چیه؟ اقبلت الفحمة یعنی آغاز کرد سیاهی از خودش اظهار وجود بکند؟ قبل از غروب شمس اظهار وجودش را می‌کند. اگر مرادتان این است که اظهار وجود کامل کرد و رقیبش را که حمره در مشرق است نابود کرد او که حدودا ده دقیقه الی یک ربع بعد از استتار قرص این حالت پیش می‌آید.

و لذا ما که شما می‌فرمایید کما یقضی به الحس و التجربة، ما دیگه به نقل‌ها هم خیلی نتوانستیم مطمئن بشویم، ‌خودمان بررسی کردیم، ‌نتیجه همان است که عرض می‌کنم.

**ذهاب حمره از قمة الرأس اصلا محسوس نیست**

بله، این مطلبی که چند روز قبل مطرح شد که اصلا حمره از قمة الرأس تجاوز نمی‌کند این یک واقعیتی است. حمره در این مشرق مسامحی که مشرق حقیقی هم نیست، حمره بعد از مدتی محو می‌شود و بالای سر ما اصلا حمره نیست. چون حمره رنگی است ناشی از شکسته شدن نور خورشید. نور خورشید در بالای سر ما محسوس نیست شکسته شدنش. در انتهاء افق شکسته شدنش محسوس است. بعد که آن حمره تمام شد ما دیگه حمره‌ای جز در مغرب که از قبل از زوال حمره مشرقیه هم وجود دارد، اصلا قبل از استتار قرص هم حمره مغربیه هست، بعد از استتار قرص هم هست. البته اولش حالت زردی دارد حمره مغربیه، یواش یواش تبدیل می‌شود به قرمزی. این‌طور نیست که حمره مشرقیه از بین برود بعد حمره مغربیه شروع بشود. نه قبل از آن هم حمره مغربیه هست.

[سؤال: ... جواب:] هوا کاملا صاف بود. ... حالا هوا ابری باشد که اصلا هوا برفی باشد که دیگه اصلا باید برق را هم روشن کنیم. ... حالا در شرائط استثنایی که مثلا بالای هواپیما باشید، نمی‌دانم. این شرائط عادی که این‌طور بود.

**تعبیر ذهاب حمره از قمة الرأس در مرسله ابن ابی عمیر،‌ یک بیان عرفی است که حمره از مشرق زائل شده اما در مغرب هست**

ولی آن روایت مرسله ابن ابی عمیر مقطوع البطلان نیست ها!. یک بیان عرفی است آن روایت. به نظر ما این تعبیر روایات هم روشن می‌شود. در آن روایت اول بود، مرسله ابن ابی عمیر، وقت سقوط القرص ان تقوم بحذاء القبلة، ‌بحذاء القبلة یعنی پشت به قبله، و تتفقد الحمرة التی ترتفع من المشرق فاذا جازت قمة الرأس الی ناحیة المغرب فقد وجب الافطار. جازت قمة الرأس الی ناحیة المغرب بیان مسامحی است که یعنی سرخی، دیگر آنجا نیست و در مغرب هست. و این مقدار بیان مساحی هم در کلمات فقهاء هست و هم در این روایت هست و مشکلی ایجاد نمی‌شود.

[سؤال: ... جواب:] یک بیان عرفی است دیگه. وقتی حمره اینجا هست خب می‌گویند اینجا هست، وقتی اینجا نیست، در مغرب حمره دیده می‌شود یک بیان مسامحی است که جازت الحمرة من قمة الرأس الی المغرب. ... منافات با مسامحات عرفیه ندارد. ذهن عرفی این‌جور بود حضرت هم تقریب می‌کند به ذهن عرفا. شما در استعمالات روائی که بناء نبود ائمه فلکیات یاد مردم بدهند، مردم خودشان می‌روند یاد می‌گیرند. بیان عرفی است برای عوام الناس که نمازشان را چه جور بخوانند. تربیت می‌کند اسلام مردم را؛ بناء نیست که علم به مردم یاد بدهد که. حالا گاهی هست در روایات و در آیات مطالبی که بعدها متوجه شدند که مطابق با علم است، ولی هدف اصلی قرآن و سنت که این نبوده که؛ بیان عرفی بوده. خب بیان عرفی کرد؛ اشکالی ندارد.

**ادامه بررسی صحیحه عبدالله بن وضاح**

رسیدیم به صحیحه عبدالله بن وضاح. صحیحه عبدالله بن وضاح اختلاف شده در آن که مراد از آن چیه.

**محقق همدانی: فقرات روایت ظهور در وقوع استتار قرص دارد**

محقق همدانی که فرمود کاملا روشن است. وقتی می‌گوید یتواری القرص، ‌یرتفع اللیل ارتفاعا و یستتر عنا الشمس، یؤذن المؤذنون، خب این معلوم است که استتار قرص شده، بعد می‌گوید هل اصلی او انتظر حتی تذهب الحمرة التی فوق الجبل یا حتی تذهب الحمرة التی فوق اللیل؟ خب می‌خواهد بگوید نماز بخوانم با این استتار قرص یا صبر کنم تا حمره از بین برود؛ آن حمره‌ای که بالای کوه بوده. خب این که دیگر نمی‌آید از حمره مغربیه سؤال کند؛ خیلی بعید است. چون حمره مغربیه که بعد از نماز عشاء است. آخه این عرفی نیست که بگوید آقا! خورشید غروب کرد، خورشید پنهان شد نماز بخوانم؟ یا صبر کنم حمره مغربیه زائل بشود؟ خب این رقیب استتار قرص که ذهاب حمره مغربیه نیست که.

**مرحوم حکیم:‌ مفاد روایت بیان حرف خطابیه است**

این عرفی نیست این استظهار که مرحوم آقای حکیم فرموده اقوی این است که این روایت می‌خواهد حرف خطابیه را بگوید و لذا نمی‌شود به این روایت عمل بکنیم. خب جناب آقای حکیم! خب این روایت کجایش حرف خطابیه را می‌خواهد بگوید؟ آقای حکیم بیانش این است در مقابل محقق همدانی که می‌گوید این روایت می‌خواهد بگوید صبر کن ذهاب حمره مشرقیه بشود، آقای حکیم فرموده نه، این روایت مفادش این است: عبدالله وضاح این‌جور گفت: او انتظر حتی تذهب الحمرة التی فوق اللیل یا حتی تذهب الحمرة التی فوق الجبل؟ اولش هم گفت و ترتفع فوق الجبل حمرة یا فترتفع فوق اللیل حمرة. آقای حکیم فرموده شاید این جبل در مغرب بوده؛ در غرب بوده و این عبدالله بن وضاح می‌پرسد صبر کنم این حمره‌ای که در این کوهی که در مغرب بوده، ‌از بین برود یعنی حمره مغربیه از بین برود؟ یا نه؟ امام می‌فرماید من صلاح می‌دانم، ‌اری لک ان تنتظر حتی تذهب الحمرة. بعد آقای حکیم فرموده که این می‌شود موافق قول خطابیه لعنهم الله و این قابل التزام نیست.

**جواب: سقوط شفق امری واضح بوده و لذا با تفصیل در کلام سائل نمی‌‌سازد**

انصافا این فرمایش آقای حکیم خلاف ظاهر است. چرا؟ برای این‌که تناسب ندارد با این تعابیر عبدالله بن وضاح. می‌گوید تستتر عنا الشمس، یؤذن عندنا المؤذنون و یرتفع فوق الجبل حمرة یا و یرتفع فوق اللیل حمرة. این‌که علامت حمره مغربیه نیست که. خب حمره مغربیه را راحت می‌شود بگوییم قبل از سقوط شفق. هل أصلی قبل سقوط الشفق‌ ام لا؟ اینقدر پیچاندن ندارد که. حمره مغربیه ذهابش یعنی ذهاب شفق، ‌سقوط شفق. این را همه بلد بودند. می‌گوید آیا نماز مغربم را قبل از سقوط شفق بخوانم یا بعد از سقوط شفق. این همه طول و تفصیل: تواری القرص و یرتفع اللیل ارتفاعا و تستتر عنا الشمس و یؤذن عندنا المؤذنون و ترتفع فوق الجبل حمرة یا ترتفع فوق اللیل حمرة فهل اصلی او انتظر حتی تذهب الحمرة. این همه تفصیل می‌خواهد بگوید آیا نماز مغرب را قبل از سقوط شفق بخوانم یا نخوانم؟ آیا این عرفی است؟ به قول آن بنده خدا، آن سلطان رفت در خانه‌اش، ‌گفت کیه؟ شروع کرد اعلیحضرت کذا و کذا، خاقان بن خاقان بن خاقان، ‌سلطان بن سلطان بن سلطان، گفت آقا!‌ ما برای این همه آدم جا نداریم. آخه برای سقوط شفق این همه مطلب؟! این همه مقدمه؟! عرفی است این؟

**محقق خوئی: به قرینه لفظ احتیاط در کلام امام علیه السلام علم به استتار قرص در کلام راوی فرض نشده است**

پس احتمال آقای حکیم عرفی نیست. می‌ماند فرمایش آقای خوئی. فرمایش آقای خوئی را حساب کنیم. آقای خوئی فرموده لفظ احتیاط تناسب ندارد با شبهه حکمیه. پس معلوم می‌شود شبهه موضوعیه را می‌خواهد بگوید. امام در شبهه حکمیه که نمی‌فرماید احتیاط کن؛ حکم واقعی را بیان می‌کنند.

**جواب: لفظ احتیاط در روایات به معنای نگهداری است نه معنای مصطلح**

جناب آقای خوئی! این چه قرینه‌ای است؟ لفظ احتیاط در روایات یعنی نگهداری. اصلا معنایش احتیاط مصطلح نیست. اخوک دینک فاحتط لدینک یعنی فاحتفظ دینک. احتاط یعنی دیوار کشید دور دینش برای مصون ماندن دینش. ؟؟ می‌فرمایند که اری لک ان تنتظر، من می‌بینم برای تو، نظرم این است که تو منتظر بمانی تا ذهاب حمره. و تاخذ بالحائطة لدینک، دینت را حفظ کنی، خب این چه ربطی دارد به احتیاط مصطلح در شبهات حکمیه که ناشی از به قول شما جهل کسی است که احتیاط واجب می‌کند نسبت به حکم واقعی؟ و لذا این قرینه نمی‌شود فرمایش شما.

**کلام محقق همدانی موافق تجربه و قرائن روایت است: تواری قرص-اذان همه مؤذن‌ها با توجه به اهتمام اهل سنت به تخریج اوقات**

انصافا فرمایش محقق همدانی کاملا عرفی است. خب روایت ببینید! با آن تجربه ما هم جور می‌آید. خب وقتی که عبدالله بن وضاح دارد می‌گوید که یتواری القرص، خورشید پنهان می‌شود، خب اگر خورشید پنهان می‌شد پشت کوه، جبل در مغرب بود، آخه این تعبیر عرفی است؟ خب می‌گفت یتواری الشمس خلف الجبل، مثل روایت دیگر که بود که شمس خلف الجبل بود. خب کوه را می‌بیند در مغرب می‌گوید یتواری الشمس تحت الجبل فلاادری هل غابت الشمس ‌ام لا. باز این همه طول و تفصیل، ‌عرفی نیست. یتواری القرص یعنی قرص خورشید پنهان می‌شود خب این ظاهرش این است که یعنی از کل افق پنهان می‌شود، ‌و یرتفع اللیل ارتفاعا، ‌شب بالا می‌آید و یؤذن عندنا المؤذنون، مؤذنون نه فقط یک مؤذن، ‌مؤذنون اذان می‌گویند چون اهل سنت با استتار قرص اذان می‌گفتند، و تستر عنا الشمس، خورشید از ما پنهان می‌شود، ‌یعنی خورشید از ما پنهان می‌شود این یک "عنا" آورد دیگه می‌گویید خراب کرد تمام ظهورات را یعنی احتمال می‌دهیم خورشید پشت کوه باشد، پشت ابر باشد ولی ما نمی‌بینیم، ‌خب این همه جمله گفت برای این‌که بگوید خورشید غائب شده است و یؤذن عندنا المؤذنون. نگفت و یؤذن عندنا بعض المؤذنین. نه، مؤذن‌ها اذان می‌گویند، ‌مساجد مختلفی بوده، اذان می‌گفتند. خب این‌ها در روایت هم داریم، ‌این‌ها حفاظت می‌کردند بر اوقات صلات. عقیده‌شان این است که اذان مغرب با استتار قرص است ولی روی استتار قرص تکیه می‌کنند. خب آن وقت می‌گوید افاصلی حینئذ او انتظر حتی تذهب الحمرة فوق اللیل، حمره بالای آسمان، همانی که، آن حمره‌ای که ظاهرش این است که در مشرق است یا فوق الجبل، اگر جبل در مشرق بوده. چون اگر جبل در مغرب بود عرفی نبود بگوید یتواری القرص؛ باید می‌گفت یتواری القرص خلف الجبل نه یتواری القرص به قول مطلق. این ظاهرش این است که جبل در مشرق بوده. خب امام فرموده اری لک ان تنتظر و تاخذ بالحائطة لدینک. خب امام صریح نفرمود که این استتار قرص باطل است. ذهاب حمره مشرقیه شرط است. به قول محقق همدانی در بیان واقع و حکم واقعی مماشاة کرد، صریح نگفت حرف عامه باطل است اما با این بیان لطیف وظیفه فعلیه مکلف را گفت.

به نظر ما دلالت این روایت بر مذهب مشهور تمام است. سندش هم تمام است.

اما اقوال دیگر را هم، کلمات بزرگان دیگر را هم بررسی کنیم.

**آقای سیستانی: متن روایت مضطرب است و لذا روایت معتبر نیست**

یک نکته عرض کنم تا یادم نرفته راجع به کلام آقای سیستانی راجع به روایت عبدالله بن وضاح. چون می‌دانید آقی سیستانی هم معتقد است استتار قرص؛ احتیاط واجب است تا زوال حمره مشرقیه صبر کنند.

راجع به روایت عبدالله بن وضاح می‌گوید آقا! این مضطرب المتن است. بعضی حرف هایش با حرف‌های حمره مغربیه می‌سازد، بعضی حرف هایش با حرف‌های حمره مشرقیه می‌سازد. ما هم گیر کردیم. خوشبختانه در حجیت خبر، ما معتقدیم وثوق به صدور این حدیث باید از امام پیدا بشود؛ صرف خبر ثقه کافی نیست. ما هم با این اضطراب در این متن حدیث وثوق پیدا نمی‌کنیم که این جملات را امام فرموده باشد.

**ذکر دو نمونه از تطبیق کبرای شرطیت وثوق به صدور در کلام آقای سیستانی**

ایشان از این حربه عدم وثوق به صدور احیانا استفاده می‌کند. البته بعضی از جاها هم خالی از وجه نیست.

**روایت فاسد بودن نماز در وبر حرام‌گوشت**

روایات مختلفی در فقه هست، ایشان آن روایت ابن ابی عمیر از زراره است که الصلاة فی وبره فاسد لایقبل الله تلک الصلاة حتی اصلی فی غیرها، می‌گوید متن مضطربی دارد، وثوق به صدور پیدا نمی‌کنم. وثوق هم وثوق شخصی است ها!. وثوق شخصی پیدا نمی‌کنم و لذا این حدیث معتبر نیست. نتیجه می‌گیریم: فقط در حرام‌گوشت‌هایی که سباع هستند، ‌درنده هستند یا مسوخ هستند، ‌نماز نمی‌شود خواند. اما در پوست مار، حرام‌گوشت است، نماز بخوان چه اشکال دارد؟ دلیل بر حرمت نماز در پوست مار یا پوست تمساح این روایت است دیگه: ما حرم اکله فالصلاة فی وبره فاسد. نه، ‌این وثوق به صدور نمی‌آورد. یا راجع به آن انما هی اربع مکان اربع وثوق به صدور از امام پیدا نمی‌کنم.

**روایت باطل شدن نماز شخص معذور از قیام به واسطه گفتن الله اکبر در حال ایستاده**

یا یک روایتی هست موثقه عمار، چون خالی از فایده نیست، ‌این‌ها را می‌گویم، ‌موثقه عمار می‌گوید اگر کسی وظیفه‌اش این بود که نماز نشسته بخواند، ‌الله اکبر را ایستاده گفت، باید نمازش را اعاده کند. آقا! گناه کردم الله اکبر را ایستاده گفتم؟ آقای سیستانی که می‌گوید این‌هایی که وظیفه‌شان این است که نماز نشسته بخوانند چون ایستاده نمی‌توانند بخوانند، الله اکبر را که می‌تواند ایستاده بگوید، باید الله اکبر را ایستاده بگوید بعد بنشیند نماز بخواند. دیسک کمر داری؟ نمی‌توانی دولا و راست بشوی؟ حرفی نیست، ‌حتما دکتر گفته بنشین، ‌اگر ایستادن هم ضرر دارد بنشین، ‌خب مجبوری بنشینی، اما الله اکبر را نمی‌توانی ایستاده بگوییم بعد بنشینی یا الله اکبر هم تو را مریض می‌کند؟ اگر مریضت نمی‌کند باید الله اکبر را ایستاده بگویی بعد بنشینی. به ایشان گفته شده که آخه این روایت دارد می‌گوید اگر کسی وظیفه‌اش نماز نشسته است الله اکبر را ایستاده بگوید نمازش را باید اعاده کند، شما می‌گویی این‌هایی که وظیفه‌شان نماز نشسته است یا الله اکبر را که می‌توانند خیلی هایشان ایستاده بگویند اگر ایستاده نگویند نمازشان باطل است. ایشان گفتند بابا!‌ من از این روایت وثوق به صدور برایم حاصل نمی‌شود. آخه این چه حرفی است؟! طرف وظیفه‌اش نماز نشسته است چون مریض است، ‌حالا الله اکبر را ایستاده گفت، ‌اعدامش که نمی‌کنند، چرا باطل باشد؟ این خلاف مرتکز است. چون خلاف مرتکز است عمار ساباطی هم از این نقل‌های مضطرب زیاد دارد من وثوق به صدور پیدا نمی‌کنم.

**وجه اضطراب متن صحیحه ابن وضاح: عبارت تواری و استتار با حمره مشرقیه می‌سازد و عبارت ارتفاع شب با حمره مغربیه**

یک موردش هم همین روایت عبدالله بن وضاح است. ایشان می‌گوید من وثوق به صدور پیدا نمی‌کنم. چرا آقا! ایشان می‌گوید ببینید آخه این چه جور نقل حدیث است؟ یک جا می‌گوید یتواری عنا القرص، ‌خوب دقت بفرمایید! یک جا می‌گوید یتواری عنا القرص، ‌خب این ظاهرش استتار قرص است، اما یک جای دیگر می‌گوید که و ترتفع فوق الجبل حمرة یا یزید اللیل ارتفاعا، این ظاهرش این است که بابا! شب شده، هوا تاریک شده، در عین حال امام به او فرمود صبر کن! او می‌گوید یرتفع اللیل ارتفاعا، امام می‌فرماید اری لک ان تنتظر حتی تذهب الحمرة و تاخذ بالحائطة لدینک، ‌ایشان گفتند خب این می‌سازد با نظریه حمره مغربیه. آن عبارت اول، یتواری القرص و یستتر عنا الشمس می‌سازد با همان بحث این‌که زوال حمره مشرقیه را بخواهد مد نظر قرار بدهد. و لذا من وثوق به صدور پیدا نمی‌کنم. نتیجه‌اش این می‌شود که این روایت از اعتبار می‌افتد.

**جواب اول: در زمانی که برق نباشد، ارتفاع شب بر زمان استتار قرص هم صادق است**

خب ما وجهی نمی‌بینیم برای این‌که این وثوق به صدور حاصل نشود. روایت هیچ اضطراب متن ندارد. یرتفع اللیل ارتفاعا یعنی شب بالا می‌آید ولی هنوز حمره مشرقیه زائل نشده. صدق نمی‌کند یرتفع اللیل ارتفاعا؟ موقعی که مؤذن اذان می‌گوید مخصوصا آن جایی که برق نیست، برق نبود تاریک می‌شود دیگه، صدق می‌کند یرتفع اللیل ارتفاعا. بابا!‌ در این روستاهایی که برق نبود، ‌هوا که تاریک می‌شد می‌گفتند شب شد برویم منزل. یرتفع اللیل ارتفاعا دیگه، ‌ولی هنوز حمره مشرقیه هم نشده. کجا یرتفع اللیل ارتفاعا یعنی شب بشود، تاریک بشود، فقط حمره که زائل نشده بگوییم مراد حمره مغربیه است؟ این به نظر ما هیچ مانع از وثوق به صدور نیست.

**جواب دوم: وثوق به صدور اصلا شرط نیست**

و علاوه بر این‌که ما اصلا وثوق به صدور را شرط نمی‌دانیم. وثوق به صدور چه شرطیتی دارد؟ العمری ثقتی فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون؛ خبر ثقه حجت است. پس این فرمایش آقای سیستانی که نمی‌دانم این روایت یتواری عنا القرص، ‌یستر عنا الشمس، ‌یؤذن عندنا المؤذنون تناسب دارد با این‌که سؤال از زوال حمره مشرقیه باشد ولی تعبیر یقبل اللیل، یزید اللیل ارتفاعا ظاهرش این است که شب تاریک شد، ولی هنوز حمره زائل نشده، خب شب تاریک بشود که حمره مشرقیه زائل شده پس معلوم می‌شود سؤال از حمره مغربیه است و این منشأ اضطراب متن است، نه، به نظر ما این منشأ اضطراب متن نیست.

این راجع به صحیحه عبدالله بن وضاح.

[سؤال: ... جواب:] یرتفع اللیل ارتفاعا معنای عرفیش این است که شب شد، شب بالا آمد یعنی شب شد، با آن تجربه‌ای که ما کردیم، ‌آن سیاهی هم که می‌آید بالا بعد از استتار قرص، ‌سیاهی آمده بالا منتها سرخی رفته بالاتر، ‌آن هم صدق می‌کند یرتفع اللیل ارتفاعا. یعنی آن سیاهی که قبل از غروب خورشید پایین بود، آن قسمت پایین افق بود بالاتر می‌آید. آن‌جور هم دقت کنیم یرتفع اللیل ارتفعا صدق می‌کند. ... یقبل اللیل و یرتفع اللیل ارتفاعا دیگه. یرتفع اللیل ارتفاعا یعنی شب بالا آمد. ... کی می‌گوید ارتفاعا تاکید است؟ ارتفاعا شاید بیان اقل مراتب ارتفاع باشد. اگر یکی بگوید که روزه گرفتی؟ می‌گوید صمت صوما. یعنی پدرم در آمد با این روزه گرفتن؟ نه. صمت صوما، یک روزه‌ای گرفتیم، یک روزکی گرفتیم، حتما باید صمت صوما، یعنی صمت صوما عظیما؟ معنای صمت صوما این است؟ یرتفع اللیل ارتفاعا عظیما، معنایش این نیست که. و یزید اللیل ارتفاعا یعنی شب بالا می‌آید یعنی هوا فی الجملة تاریک می‌شود دیگه. خب هوا تاریک می‌شود بعد از استتار قرص دیگه.

اما مرحوم آقای بروجردی ایشان قول مشهور را تقویت کرده با بیانی که ان‌شاءالله روز ‌شنبه عرض می‌کنیم.